



جسز او مدنا

در این نیمه شب تو ای ماه زیب	شنا در چهلای در آن پن دریا؟
به سلا امواج شد وقایق	کجا میروی ای درخشنده قایق؟
مرو شد آخر و فز هم غایتم	گرفت را امواج کجای غایتم
بب آید ه جانم از جسز او مدنا	بلا ستم از نعره دیو و دوتا
نه صحرایان راه نجاست	نه نور آسیدی نه نور حیات
نه دستر بگیرد در این در طه دتم	نه یاری در خلیج بداند در بستم!
در این لحظه شاید در غم منستی	ز سستی باده نخو پرستی -
مذام چه بسر هم از شور بختی	سازند جان ملود از غموش بختی!
بویک نخو گیر ای ماه زیب	برو تراله رانه پریشان و شها

و باید نه بنان بام جستم
چو دمی شبم بختی نه بستم

نمی دایم کدام مهر خنده مهراتی / نسیم قران بلس
از سحر سحر اولوسه است - در و در او

ته آله ۱۹۴۵
۱۳۲۵

واله

گلزار ابروی